

بهار آمده است، چه گلی به سر خویش زده ایم؟!

بهار که می‌شود، مردم در طبیعت احساس فرح، شادی و تازگی می‌کنند و مثل درختان که لباس نو می‌پوشند و تر و تازه می‌شوند، رنگ و جلایی به خود می‌دهند، جامه‌های نو به تن می‌کنند؛ خنده بر لب‌ها می‌شکفت، شادی در چشم‌ها برق می‌زند و همه از یکدیگر انتظار نویوشی و نوشدگی دارند. همه به رنگ بهار می‌شوند و آئین نوشدگی را از هم انتظار دارند.

در کنار این همه شادی و شیرین‌کامی، این سخن تلخ را نیز باید گفت و پذیرفت که بسیاری از این نوشدگی‌ها، تحول و دگرگونی‌ها ظاهری است و به عبارتی دیگر، این از گونه‌ای دیگر شدن، دوام‌چندانی ندارد و عمر آن به اندازه همان سبزه‌هایی است که به دست عده‌ای در سیزدهم فروردین به دور افکنده می‌شود و شاید هم کم‌تر! دوباره رفتار و گفتارشان همان می‌شود که بود به همان قاعده و عادت قدیم، و همان می‌شوند که بودند و همان می‌کنند که می‌کردند. روز از نو و روزی از نو! هرچند که روز اول سال خوانده‌اند «یا محول الحول و الاحوال» و گمان دارند که همیشه «حال نکو در قضای فال نکوست» بی که باور کنند فقط فال نکو زدن و از آئین نوشدگی گفتن، کافی نیست... به‌راستی پس جایگاه اندیشه و عمل در کجای این زندگی است که قرار است به دعای ما خداوند آن را تغییر دهد و تعالی بخشد؟!

نوشدگی در پوشاک و خوراک نیست هرچند آن نیز هست اما فقط آن نیست. این را همه می‌گوییم! بگذریم که عده‌ای زندگی‌شان را فقط در همین حیطه، سنجیده و دیده‌اند و عده‌ای نیز فراتر فکر می‌کنند، اما عالم بی‌عملند و در همان حیطه سردرگمند، اما واقعیت نوشدگی، تحول و تعالی در همه ابعاد زندگی است؛ حتی اگر در حد کلنجار، تأمل و حتی پرسش باقی ماند. این که کسی عمر را به پای پاسخ پرسش «آمدنم بهر چه بود؟» و «به کجا می‌روم؟» بگذارد قطعاً بهتر از آن است که نگاه نوگرایی خود را در حقارت تخمین قیمت زمین و ماشین و لباس و چه و چه صرف تلف کند و افسوس فرصت‌های از دست‌رفته و سودهای نیافته را بخورد و نداند که نداند آن زندگی و طعم شیرین آن، این نیست که دنبال می‌کند... به کجا می‌رویم برگردیم!

خوب است در این جای‌یادی از مرحوم سلمان هراتی کنیم و شعرهای بهاری‌اش که همیشه درنگ و تأمل را در ذهن سبز می‌دارد. سلمان، ما را در شعرهای ویژه تحویل سال به تغییر حال دعوت می‌کند و سنگینی این پرسش را بر دوش ذهن‌ها می‌نهد که درختان تجسم این پرسش سبز هستند که: سال را چه گونه به سر آوردی؟! و دلخوشی بهار را چرا به گره زدن سبزه‌ها خلاصه کردی.

شعر سلمان حرف دل ماست؛ به امید این که شروعی بهاری داشته باشیم و مفهوم تغییر حال و نیاز واقعی به «محول الاحوال» را درک کنیم، واژه واژه این شعر را زمزمه و مرور می‌کنیم:

بهار، تعجب سبزی است

در چشم‌های خاک

روبه‌روی این شگفت

درنگ کن

و درختان

تجسم استفهامی سبز

که سال را

چگونه سرآوردی...

بودن ضرورتی است

چنان که زمستان

و مرگ، ضرورتی‌تر

آن سال که بهار.

بهار آمده است

چه گلی به سرخویش زده‌ای؟!

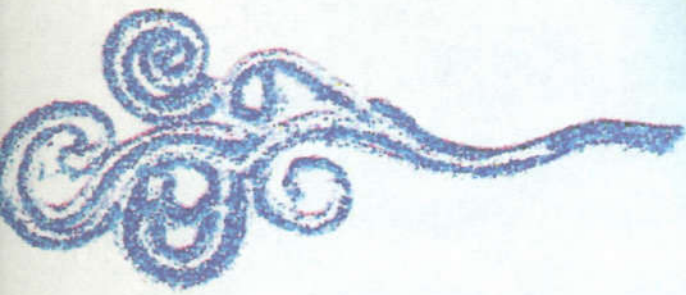
سال‌های زیادی بهار را به گره زدن سبزه

دلخوش بودیم

و هیچ نگفتیم...

شکوفای بهاری بمانید.

سردبیر



ابوالفضل علی‌دوست ابرقویی

سیزدهم فروردین ماه امسال، از جاده بین شهری می‌گذشتم. شلوغی جاده، باد تن‌دی که می‌وزید، ماشین‌های شخصی با باربندهای مسافرتی و مردمی که در کنار جاده نشسته بودند تا واپسین ساعت‌های تعطیلی را به یک سال پرتلاش دیگر پیوند زنند، همه و همه، نبض جریان زندگی را نشان می‌داد.

در این میان، نکته دیگر جالب توجه و قابل تأمل، بسته‌های سبزه‌ای بود که به گوشه و کنار پرتاب شده و زیر چرخ ماشین‌ها، له می‌شدند.

سبزه‌هایی که تا دیروز و شاید تا امروز صبح، با ظرافت تمام آرایش داده می‌شدند و سر سفره، چشم روشنی اهل خانه بود و در کنار تنگ آبی که ماهی قرمز رنگی در آن حرکات موزون انجام می‌داد، رونقی به سفره می‌بخشید؛ اما چه شده که امروز با بی‌مهری فراوان، بر سطح زمخت جاده پرتاب می‌شود و چند لحظه بعد، یک اتومبیل، اندام ظریف این سبزه‌ها را زیر چرخ‌های خود می‌چاله می‌کند و سپس نوبت باد روز سیزدهم فروردین است که ذره ذره این سبزه‌های نازپرورده را که حالا به زردی نشسته‌اند، در فضای بیابان گم کند؛ دور از چشم صاحب دیروزش!

«توگویی فرامرز هرگز نبود»

روز بیستم اسفند که دانه‌های گندم را می‌کاشتند تا در روز عید چند سانتی متر قد کشیده باشند، کسی نمی‌توانست چنین سرنوشتی را برای این سبزه‌ها پیش بینی کند. درست است که دانه‌ها به این عنوان کاشته نشدند تا روزی ریشه بدوانند و از هر دانه، هفت خوشه و در هر خوشه ده دانه جوانه زند و سپس نوبت به داس و درو برسد؛ اما این سرنوشت هم دور از انتظار بود که فاصله دیروز و امروز، با این همه بی‌مهری پر شود؛ فاصله‌ای که یک سوی آن حیات و زندگی و نازپروردگی است و سوی دیگرش، پرتاب وسط بیابان و تن دادن به مرگی ناخواسته.

دیدن ده‌ها باره این صحنه‌ها، مرا به فکر واداشت؛ چرا مردمی که تا دیروز با یک دنیا لب‌خند و جرب‌زبانی با این سبزه‌ها چهره به چهره می‌شدند، امروز در حق این بسته‌های بی‌زبان، چنین می‌کنند؟

فاصله میان زندگی و تفریح

بسته‌های سبزه، مفهوم تعطیلی و تفریح را با خود دارند. اصلاً زندگی این بسته‌های سبزرنگ، هم‌زمان با آغاز تعطیلات عید شکل گرفته، در پایان تعطیلات عید هم بایستی از بین بروند! مگر می‌شود روز چهاردهم که روز آغاز کار و مدرسه و تلاش و کوشش است، این سبزه‌ها در خانه نگه داشته شوند؟!

پس طبیعی است که بسته‌های سبزه از اتومبیل به بیرون پرتاب شوند تا اسفندماه سال دیگر، دوباره بسته‌های سبزه دیگر و باز تکرار مکرر است!

فاصله میان «کار» و «تفریح» است که چنین نگاهی را در آینه زندگی افراد می‌نشانند. یا کار یا تفریح؛ یا تلاش و خردشدن زیر چرخ دنده‌های زندگی تکراری و یا سری به دشت و صحرا زدن و محشور بودن با طبیعت خدا. این دو را نمی‌توان با یکدیگر آشتی داد؛ دست کم در نگاه افراد بسیاری به دلیل‌های ظاهراً موجه؛ اما در حقیقت نه چندان موجه این پیوند گسسته شده را می‌توان ترمیم کرد.

آشتی میان کار و تفریح

حتماً تک جمله‌ای را از مولای پرهیزکاران امیرمؤمنان علیه‌السلام دیده‌اید: «کار، بزرگ‌ترین تفریح است». این جمله، آب سردی است بر همه التهاب‌هایی که فاصله میان کار و تفریح را رقم می‌زند.

از دید پیشوایان ما، کار در نوع خود تفریح و عامل نشاط و انبساط خاطر است؛ نه



نوحا

پیوند میان تعطیلات با روزهای کاری

با ایجاد تنوع در زندگی، می‌توانیم فاصله میان روزهای تعطیل با روزهای کاری را از بین ببریم

ایجاد می‌کنند، سپس سراغ اتاق مهمانی و پس از آن، سراغ هال کوچکی که معمولاً یک گوشه آن تلویزیون چند اینچ گذاشته‌اند و گوشه دیگری یک قفسه چوبی با چند جلد کتاب؛ وسایل آن جارا نیز چپ و راست و جابه‌جایی می‌کنند تا چشم‌انداز جدیدی در خانه درست شود. کار خوبی است؛ برای این که همین تغییر دکوراسیون، فضای فیزیکی زندگی را از یکنواختی و یکدستی بیرون می‌آورد، چشم‌انداز خانه تغییر می‌کند و خستگی پیشین از بین می‌رود.

تغییر و تنوع را گسترش بدهیم

اگر این هدف را داشته باشیم که تنوع را در همه زندگی گسترش بدهیم، حتی در بدنه کاری که چندان هم دلنشین ما نباشد، آن گاه توانسته‌ایم بی‌صرف هزینه‌ای کلان و تنها با کمی ذوق و سلیقه، خستگی را از تن و جان خود دور کنیم و تا حدودی زندگی روزمره و کاری را که اجتماع بردوش ما نهاده است، به رنگ دلخواه خود درآوریم و مطلوب خود سازیم.

در این صورت است که فاصله میان روزهای تعطیلی و تفریح با روزهای کار و تلاش، از بین می‌رود. از روز یازدهم و دوازدهم فروردین ماه، زانوی غم در آغوش نمی‌گیریم که باز هم چهاردهم فروردین از راه رسید و «روز از نو روزی از نو» و آن گاه مجبور نمی‌شویم تمام کینه‌ها و ناراحتی‌های خود را بر سر سبزه بی‌گناهی خالی کنیم که تا دیروز، این همه دوست داشتی بود و امروز بایستی تاوان بی‌هنری ما را در پیوند میان کار و تفریح پس بدهد.

اگر شما هم مثل بسیاری دیگر، سبزه‌ای برای عید تهیه کرده‌اید، مبادا روز سیزدهم، چوب بی‌مهری بر ساقه نازک‌تر از برگ گل آن بزنید. سبزه بی‌گناه است؛ گناه از ماست که نمی‌توانیم پیوندی منطقی میان کار و تفریح برقرار کنیم. سبزه‌ها را نگه داریم. شاید همین بسته‌های سبز رنگ، میان روزهای تعطیلی عید با روزهای چهاردهم به بعد، پیوندهای همیشگی برقرار کند. سال خوبی داشته باشید!

تکلیفی که بایستی به آن به صورت یک دشمن مهاجم نگریست! اگر می‌توانستیم و در واقع اگر از این هنر بهره‌مند بودیم که میان کار و تفریح، نوعی پیوند برقرار کنیم آن وقت، فاصله میان روزهای پیش از سیزدهم فروردین با روزهای پس از آن از میان برداشته می‌شد و آن گاه، با سبزه‌های بی‌گناه، این همه بی‌مهری نمی‌کردیم.

بی‌هزینه، اما ارزشمند

انجام دادن برخی کارها هزینه‌بردار نیست؛ تنها چند مثقال سلیقه و ذوق می‌خواهد و البته بسیار تأثیرگذار و ارزشمند است و چه بسا صحنه‌های زندگی را از نوعی دل‌مردگی و دل‌زدگی، به نشاط و گشادگی خاطر تبدیل کند. از مواردی که می‌توان در این قالب قرار داد هنر برقراری پیوند میان کارهای روزمره با تفریح‌هایی است که برای زندگی لازم است.

درست است که شغل بسیاری از افراد، با سلیقه و توان آن‌ها هم‌سو و هم‌خوان نیست و حتی این جمله ورد زبان خیلی‌ها هست که «هیچ‌کس از کار خودش راضی نیست»؛ اما کسی را هم از ابتکار و نوآوری و تلاش در جهت ایجاد تنوع در کار محروم نکرده‌اند.

از نوآوری خانم‌ها

خانم‌ها مایلند وضعیت ظاهری خانه را هر چند وقت یک‌بار، تغییر دهند و به قول خودشان دکور خانه را از یکنواختی بیرون بیاورند. حق هم با آن‌هاست؛ برای این که معمولاً آقایان در بیرون منزل کار می‌کنند و این خانم‌ها هستند که بیش‌تر ساعت‌های شبانه روز را با اسباب و اثاثیه داخل خانه سر می‌کنند. طبیعی است که یکنواختی داخل منزل، آن‌ها را خسته و افسرده می‌کند؛ آن‌ها هم با فضاهای بسته‌ای که خانه‌های آپارتمانی ایجاد کرده‌اند.

نخست سراغ آشپزخانه می‌روند و تغییرهایی در محل استقرار وسایل آشپزخانه